



۲۹ آگست، ۲۰۲۳

داکتر عبدالرحمن زمانی

## قیام سال ۱۳۲۴ صافی های کُتر علیه رژیم خاندانی نادرشاه (۷)

(از لابلای اسناد آرشیف انگلستان)

(پیوسته به گذشته)

در یک سند آرشیف انگلستان میخوانیم که «صافی های ولایت مشرقی از مقاومت سازمان یافته دست برداشته و سخت میکوشند با حکومت به تفاهم برسند. اما آنها هنوز هم مایل به قبولی خدمت عسکری جبری به اساس احصائیة نفوس نبودند. محمد داؤد خان با درک موقف قوی اش [حمایت هاشم خان صدراعظم] تا حال حاضر به عقب نشینی از خواستش، که کماکان عمده ترین نکته این معضله است، نمیباشد. میرسلام خان، یکی از متمردين عمده صافی ها به قید ضمانت حاضر شده به جلال آباد بیاید، در حالی که محمد داؤد خان از پایتخت بازدید نموده تا دوام برخورد شدید [با صافی ها] را توصیه کند». (اسناد آرشیف انگلستان، گزارش استخباراتی شماره ۳۰، مؤرخ ۲۸ جولای ۱۹۴۵ انگلیس ها) همین گزارش علاوه میکند که «راپور های متعدد هفته های اخیر راجع به خرابی صحت صدراعظم [هاشم خان] موجب نگرانی دوامدار بوده و ظرفیت کاری او رو به کاهش است». راپور می افزاید که «اثبات این موضوع ارائه اخباریست که او با تقاضای برادرزاده اش محمد نعیم خان، معاون صدارت، که میخواهد به عوض عبدالحسین خان، که به کابل برگشته است، بحیث سفیر افغانستان در واشنگتن تعیین شود، بدلیلی که به کمک او در کابل از هر وقت دیگر نیاز بیشتر است، مخالفت میکند. نشانه دیگر آغاز این اتکای بیشتر بر نسل جوان یحیی خیل مؤظف ساختن فرقه مشر سردار محمد داؤد خان، برادر بزرگ نعیم خان، برای خاتمه دادن به ناآرامی های ولایت مشرقی میباشد، نوع ماموریتی که در سابق معمولاً به وزیر حربیه سپرده میشد. ثبات آینده رژیم [حاکمیت خاندان حاکم] تا اندازه زیادی به قابلیت این دو برادر و پادشاه، پسر کاکای شان، مربوط است. در کابل حالا علاقمندی دانستن عکس العمل بمقابل از دیداد مسئولیت این دو نفر زیاد شده است». (همانجا)

## شکست فاحش لوای سید صالح خان در دره دیوه گل:

در حالیکه حکومت پیروزی های اولیه داؤد خان قوماندان عمومی جنگ علیه صافی های کتر را در ولسوالی چوکی و کابل جشن میگرف و قطعات نظامی در ولسوالی چوکی رسم گذشت داشتند، خبر باور نکردنی تلفات شدید قوای نظامی حکومت خاندانی میرسد. درین جا خلاصه جریان این رویداد را از خاطرات جنرال میراحمد خان مولائی نقل میکنیم:

«ساعت ۲۲:۳۰: بالای میز نان بودیم، نفر آمد که قوماندان صاحب لوا از سورگل [نورگل- ز] حرف میزند. با رئیس ارکان به اتاق دفتر خود رفتم با قوماندان صاحب [محمدعارف خان - ز] حرف زدم... امروز قطعات به چوکی رسم گذشت داشتند. در حین رسم گذشت اطلاع گرفتند که به داخل دره دیوه گل جمع آوری شده و هیئت های احصائیه را جواب دادند و میخواستند بالای چوکی تعرض کنند. فرقه مشر سید صالح خان در حالیکه ملبس به لباس سفری رسم گذشت مینمایند به دو کندک امر تعرض میدهد. کندک اول به داخل دره الی قلعه ماموند میرسد و یک کندک هم به سرت های دو طرف پیشرفت میکند. قریب شام از طرف قوماندان مفرزه امر داده میشود که کندک رجعت نموده پس بیایند. کندک احمد علی خان که بالای تپه بود منظمآ پس می آیند، اما کندک نصرالله خان بداخل دره بوده، وقتی که بر میگرددند صافی ها تعقیب میکنند. چند نفر ضابط و یک تعداد زیاد عسکر مقتول و مجروح میشوند. چهار میل ماشیندار و یک و نیم صد میل تفنگ و جبه خانه را تاراج مینمایند».

## باور نکردن داؤد خان و متهم ساختن فرقه مشر میراحمد خان به هنگامه جویی:

فرقه مشر مولائی مینویسد «نیم ساعت مخابره وقت گرفت و برای این که مردم نفهمند واپس بالای میز نان رفته و سلام محمد عارف خان را برای همه تقدیم کردیم ... بعد از نان با رئیس ارکان و عبدالرزاق خان پیلوت به کابل تلفون دادم. سردار صاحب [داؤد خان] به حضور اعلیحضرت بود. گفتم یک اطلاع است عبدالرزاق خان به زبان انگلیسی عرض میکند. عبدالرزاق خان موضوع را طوری که معلومات گرفته بود مفصل عرض کرد. بعد سردار صاحب به چوکی با عبدالرؤف خان حرف زد. عبدالرؤف خان اطمینان دادند که بکلی خیریت است. سردار صاحب به من تلفون داد و گفت فرقه مشر صاحب شما چه مقصد دارید که مسایل را دامن میزنید؟ گفتم من راپور از یک قوماندان محل اعتماد شما گرفته بودم به شما اطلاع دادم. گفت قوماندان هم هنگامه جوی است. ازین هنگامه جویی صرف نظر کنید. عرض کردم کسی که هنگامه جویی می کند خاین است. من خاین نیستم. فرمودند آینده از همچه راپور های غیر واقعی احتراز کنید! عرض کردم من از نقطه نظر وظیفه مسئولیت دارم. بعد ازین من به آنها کاری ندارم. راپور های شان را راسا به حضور شما تقدیم دارند. این را گفته تلفون را بدون اینکه از هم خدا حافظی نمایم، گذاشتم. به محمد عارف خان تلفون دادم گفتم سردار صاحب آزرده شدند زیرا عبدالرؤف خان اطمینان داد که چیزی نیست، به کلی خیریت است. گفتند مسئله مخفی نیست و فوراً

معلوم میشود. در این بین از چوکی گفتند شفر داریم. رئیس ارکان را گفتم شفر بگیرید. دو تخته کاغذ، پشت و رو، پر شد. چون کلید شفر نزد خود سردار صاحب بود گفتم فوری به کابل مخابره کنید. الی ساعت دو شفر ختم شد». (جلد دوم خاطرات جنرال میراحمد خان مولایی، ص ۴۸۶)

بازگشت عاجل داؤد خان به جلال آباد و طلب پوزش از میراحمد خان:

فرقه مشر میراحمد خان می افزاید «ساعت دو [شب] سردار تلفیونی بامن حرف زدند. بدون اینکه سلام بدهم، گفتم چه امر است؟ فرمودند برادر مرا بسیار ببخش! حال جای گفتن نیست. ساعت ۵ بچه می آیم... ۸:۵۰ موتر آمد. تا از کوتی پایان شدم سردار صاحب به داخل باغ آمده دهن دروازه استقبال کردم. به مجرد دیدن، عذر خواهی کرد. عرض کردم پروا ندارد، ولی کاش راپور عبدالرؤف خان، یک صاحب منصب تعلیم یافته و خاندانی حقیقت میداشت! شدیداً متأثر شد و چند دشنام به همه تعلیم یافته ها نثار کرد. در اتاق خود رفتند. من به سالن منتظر نشستم. حینی که بر آمد، فرمودند: بعد از آن چه اقدامات شده؟ گفتم چون وظیفه نداشتیم، در مورد تماس نگرفتم، معلومات ندارم. فوری تلفیون دادندبا آنها مخابره کردند. بعد به کابل امر دادند که دو لوای دیگر هم آماده حرکت باشند. سه چهار روز به بحث و گفت و شنید گذشت... ۶ ماه اسد ۱۳۲۴ ساعت ۱۰ عبدالرزاق خان پیلوت، بعد از کشفیات دره دیوه گل آمده بیان نمود که کندک به قلعه ماموند در داخل دره محاصره است. زیرا حینی که طیاره داخل دره شدیکتعداد نفر با پتکها جهت گرفتن آب خارج شدند ولی از طرف صافیها فیر شد یکی دو نفرشان غلطید باقی نفری به داخل دره فرار کردند. باز هم تلفنی تماس گرفت و پرسید کندک به قلعه مامون چطور است؟ گفتند ارتباط با کندک قطع است. درینجا بسیار عصبی شده، عبدالوود خان را خواسته امر داد شخصا قومانده را به دست گرفته، فوراً ذریعه دو کندک تعرض و کندکی که محاصره شده آن را نجات داده با خود به چوکی بیاورد. طبق امر لوامشر دو کندک را گرفته به طرف قلعه ماموند حرکت می کند. حینی که به قلعه نزدیک می شود قوماندان قوا به غلام حسن خان غندمشر امر می دهد که با ظریف خان کندکشر که کندک او محاصره است، کندک را منظمآ عقب کشیده بیایند. درین وقت رگ دیوانگی غلام حسن خان غندمشر وردک به حرکت آمده (ساعت ۷ است) امر می دهد که کندک به پیشرو تعرض کند. هر قدر عبدالوود خان می کوشد، غلام حسن خان بر نمی گردد. عبدالوود خان با دو کندک از بالای بلندیها رجعت کرده شام می شود، صافیها کندک غلام حسن خان را که اصلاً کندک ظریف خان بود، کوک شکار میکنند؛ ولی کندک هم با یک تلفات فوق العده به چوکی خود را میرساند. هر قدر خواستند به چوکی حرف بزنند، میسر نشد. صرف چوکی همینقدر گفت: «خیریت است!». (همانجا، ص ۴۸۸)

## تقرر دوباره میراحمد خان بچیث قوماندان مفرزه:

«۷ اسد ۱۳۲۴: در وقت نان یک شفر رسید که تلفات کندک را نشان میداد. سردار صاحب زمین و زمان را دشنام میداد. حاضر نشد که بالای میز نان بیاید. کسی بالای میز نان نرفت. من نزد شان رفتم. دیدم خیلی متاثر است و می گوید: دیروز ابلاغیه بلند و بالا از فتح و آرامی منطقه دادیم، امروز به این وضع گرفتار شدیم! عرض کردم جنگ است این طور تلفات در محاربات پیش میشود، نباید قوماندان های بزرگ خود را طوری از دست بدهند که نان نخورند و نفری معیتی خود را نیز کم دل بسازند! در اینجا دست شان به زرخ من رسید، فرمودند: بیا برو، دیگر چاره نیست. عرض کردم به خدمت مملکت و تحت امر شما و از شما میباشم. به امر شما اطاعت دارم، لیک درین فرصت تبدیلی قوماندان ها درست نیست. مادون خود را تقویه کنید، تا وضع خود را جبران کنند و بدنام نشوند.. گفت: من به قد و بالای سید صالح خان فریب خوردم، خود و مملکت را به تباهی شدن دادم. عرض کردم در محاربات چنین پیش آمد ها زیاد است... تا یک درجه اعصابش تسکین شد. صاحب منصبان را نزد خود خواسته از قضیه گفتند». (جلد دوم خاطرات جنرال میراحمد خان مولایی، ص ۴۹۲)

## ناکامی تلاش های صافی ها برای کنار آمدن با حکومت

بعد از شکست فاحش لوی تحت قوماندۀ فرقه مشر سید صالح خان در درۀ دیوگل و عقب نشینی توام با تلفات سنگین قوای نظامی، رهبران صافی ها باز هم نه تنها خواهان مذاکره با حکومت بودند، بلکه تلاش نمودند تا از طریق جرگه با حکومت به تفاهم رسیده و به کشت و خون خاتمه دهند. آنها حتی حاضر بودند، بدون از قبولی مکلفیت اجباری عسکری، تمام شرایط دیگر حکومت را قبول کنند. جنرال میراحمد خان مولائی نیز در رابطه با تلاش های صلح صافی هامینویسد که «۱۳ اسد ۱۳۲۴: از اطراف اشرار اطلاع داده شد که با ما جرگه نمایند. کیفیت به قوماندانی عمومی [سردار داؤد خان] رسانیده شد. اجازه و امر دادند که من به جرگه نروم، عبدالله خان نایب الحکومه را بفرستم. لیل ۱۳ و ۱۴ منصبداران را خواسته مجلس کردیم و فیصله شد به معیت نایب الحکومه یکنفر کندکمشر، دو نفر تولیمشر و یکنفر هم عبدالله خان بلوکمشر، برادر ملک خان [عبدالرحیمزی مدیر لوازم، بعدا وزیر و زندانی] به تغیر لباس بروند. شکل جرگه این بود که سی نفر از طرف اشرار و سی نفر از طرف ما به قریۀ چوکی جمع شوند. برای فردا ترتیبات لازم گرفته شد... به روز مذکور پنج نفر صاحب منصب و بیست و پنج نفر افراد غیر مسلح به تغیر لباس، با نایب الحکومه فرستاده شد. نفری اشرار نیز غیر مسلح به قریۀ چوکی آمدند. الی ساعت ۱۶ جرگه دوام کرد. بعد نفری واپس آمدند». (جلد دوم خاطرات جنرال میراحمد خان مولایی، ص ۴۹۲)

جنرال مولایی راجع به خواست های صافی ها مینویسد که «...گفته بودند: از ما نفوس و نفر قومی گرفته نشود، غله خریداری گرفته نشود، از نفری قومی ما که در کابل است، چهار نفر وزیر مقرر شود، اسلحه و اموال حکومت را که گرفته ایم پس میدهم».

قابل یادآوریست که مردم کنگر یکی ازین خواست را بشکل دیگری یادآور میشوند. آنها میگویند که خواست صافی ها این بود که به شمول ملک الله خان، چهار نفر از سران شان که در کابل زندانی هستند، آزاد شوند.

جنرال میراحمد خان می افزاید «نایب الحکومه گفته بوداین خواهشات شما از اختیارات ما خارج است، گرچه غیر ممکن است، با آن هم به مرکز مخابره میکنیم. از جرگه اشراار به قوماندانی عمومی خبر داده شد. [چون خواسته های آنها قبول نشد] عکس العمل جرگه را انتظار می کشیدیم. به قطعات امر داده شد که عموماً بصورت آماده باش باشند». (جلد دوم خاطرات جنرال میراحمد خان مولایی، ص ۴۹۳)

به اساس راپور انگلیس ها سردار داؤد خان تقاضای یک جرگه دیگر صافی هادر شیوه را هم رد نموده و به همان خواسته های اولی اش پافشاری مینمود. وی ونائب الحکومه سمت مشرقی از جرگه خواسته بود تا موارد آتی را بدون قید و شرط قبول کنند:

۱. مکلفیت اجباری عسکری بایدقبول شود.
  ۲. تمام صافی های مخالف و ژاندارمری [قوای امنیتی] فراری باید تسلیم و اسلحه را که به غنیمت گرفته اند، باخود بیاورند.
  ۳. تمام پایه های تلفون ، سرک ها و پل هائیکه خساره دیده اند، بایدتوسط صافی ها با کار اجباری [بدون مزد] ترمیم شوند.
  ۴. متقابلاً حکومت زندانیان [گروگانان] صافی را آزاد ساخته و یک قسمتی از قوای مرکز کابل، نه تمام آن عقب نشینی خواهد کرد. «تا اعلام صلح دستگیری افراد مشتبه و تخریب خانه های مخالفین ادامه خواهد داشت».
- ( اسناد آرشیف انگلستان، گزارش شماره ۳۰، مؤرخ ۲۸ جولای ۱۹۴۵ ).

تقرر پاچا گل بچیث اختیار دار و تقریباً رئیس تنظیمیه:

جنرال میراحمد خان در خاطرات شان از رسیدن یادداشت تاریخی هشت اسد به خط سردار داؤد خان یادآور شده مینویسد که «امر داد که در امور با پاچاگل خان مشوره کنم. تقریباً مشوره داد[ن] و امر او نافذ است .

متن یادداشت قلمی سردار داؤد خان راجع به تقرر پاچاگل:

ع. ش. فرقه مشر صاحب!

تماماً کیفیت و احوالات را جناب پاچاگل جان مفصلاً بیان نمود و از تمام واقعات استحضاری حاصل گردید. چیزیکه قابل گفتن بود و نظریه قطعی میباشد، مفصلاً به جناب پاچا گل جان فهماندم. بنابراین در آینده تمام اجراءات آنده خود به انتهای دوراندیشی، صبر حوصله و تحمل بایدکار بگیرید. از جمله پنجاه هزار افغانی که با خود برده اید، لطفاً بیست هزار آنرا به تحویل شخص ش عبدالملک خان رئیس تفتیش قوای مرکز بنمائید تا برای مصارفی که به او امر داده شده است مصرف نماید و حسابات آنرا رأساً برای خودم بفرستد.

از کارات و اجراءات عبدالرزاق پاچا [معروف به شال پاچا، برادر سید شمس الدین خان مجروح که بعد ها به وزارت عدلیه و معاونیت صدارت رسید] باید از طرف من تشکر نمائید و همیشه رأساً خود شما با او در تماس باشید. بعضی نظریاتی که میگویند و یا می نویسند، بدون اینکه خود شان حس کند، باید در اطراف آن همراهی پاچا گل هم طور خصوصی مشوره نمائید.

راجع به برادر ماموند و دیگر محبوسینیکه همراهی میر آغا جان آورده شده، چون تماماً به اعتبار شخص پاچاگل میباشد، بنابراین راجع به آن برای اینکه نباید درین وقت اعتماد پاچاگل صاحب هم از حکومت خلاص [شود] باید به مشوره و نظریه ایشان اجرا نمائید. یعنی اگر به اعتبار او رهائی میر آغا جان و دیگر محبوسینی که همراه او آورده شده از طرف پاچاگل تقاضا شود، باید به اعتبار و اینکه بالای حکومت بدگمان نشود، رها گردند.

راجع به وضعیت و سکونت قطعات با پاچاگل مشوره نمودم و درین موضوع برایش فهماندم. کوشش نمائید تا آهسته آهسته بدون اینکه کسی حس کرده بتواند، همان ترتیب گرفته شود هم در نورگل و در چوکی. باقی کامیابی و مؤفقیت شما را از خداوند بزرگ تمنا دارم. (محل امضا سردار داؤد خان)

فرقه مشر میراحمد خان بعد از ناکامی و شکست سردار داؤد خان بمقابل صافی ها که بعداً ذکر خواهد شد، در جمع بندی از عوامل شکست حکومت به مقابل قیام صافی ها از غرور و خود راضی بودن و بی خبری مقامات یاد آوری نموده و راجع به نقش منفی این اقدام سردار داؤد خان مینویسد که «وقتی که سردار محمد داؤد خان مجبور شد که مرا دفعه دوم به قوماندانی مفرزه تعیین کند و سید صالح خان را پس بخواهد و همان روز پاچا گل خان را به حیث اختیار دار و تقریباً رئیس تنظیمه مقرر نمود، مصرف پول را به تحت نظر ملک خان قرار دادند. باز هم دست و بازوی مرا بسته کرده بود، اما تحمل من بود که به فضل خداوند ریاست تنظیمه پاچاگل خان خود به خود از بین رفت و ملک خان هم به اطاعت مجبور شد. باید بگویم که سردار محمد داؤد خان فکر نکردند که یک نفر مرموز مانند پاچاگل خان که نزد من از یک مخبر انگلیس بیشتر موقوف نداشت، تمام اسرار قوا و حرکات خود را به او بسپارد و ملک خان هم به امر او پول برای نفر سرحدی بدهد». (جلد دوم

(ادامه دارد)

خاطرات جنرال میراحمد خان مولایی، ص ۵۷۱